

گره و گلابی



روزی گربه ای در حال دنبال کردن موشی از میان جنگل و چمنزار بود. آنقدر دنبال موش دوید تا خسته شد همانطور که موش خسته شده بود. گربه زیر درخت بلندی دراز کشید تا استراحت کند.

روزی گربه ای در حال دنبال کردن موشی از میان جنگل و چمنزار بود. آنقدر دنبال موش دوید تا خسته شد همانطور که موش خسته شده بود. گربه زیر درخت بلندی دراز کشید تا استراحت کند. موش که دید گربه برای استراحت دراز کشیده رفت و پیشش دراز کشید. گربه از موش پرسید: اون میوه چیه که از برگهای درخت آویزونه؟ موش جواب داد: اسمش گلابیه، من که خیلی دوست دارم، تو هم دوست داری؟ گربه گفت من خوردن موش رو بیشتر دوست دارم اما لاقل خوردن گلابی به اون همه دویدن احتیاج نداره. موش گفت: "من دوست دارم یکی بخورم اما گلابی ها خیلی بالا هستند، چطوری میشه بهشون رسید؟" گربه گفت: "نمی تونی از درخت بالا بری؟" موش گفت: "نه اما گربه ها می تونن از درختا هم بالا برن" گربه جواب داد: "نه گربه ای مثل من، اون هم درختی با این ارتفاع" موش با نا امیدی جواب داد: "پس باید خوردن این گلابی های آب دار رو فراموش کنیم؟ چرا از نردبان استفاده نکنیم؟" گربه با حرف موش موافقت کرد و هردو با هم به مزرعه رفتند و یک نردبان آوردند و به درخت تکیه دادند. سپس گربه به موش یاد آوری کرد که فاصله پله های نردبان زیادن و تنهایی نمی تونن از پله بالا برن. پس از چند لحظه فکری به ذهن موش اومد، اون هم این بود که هر دو به هم کمک کنند تا بتونن بالا برن. پس دست به کار شدن. گربه روی پاهاش ایستاد تا موش از روی سرش پله بالایی رو بگیره و بعد گربه رو بالا بکشه. این روش رو ادامه دادند تا به بالای درخت رسیدند. موش به گربه گفت ببین تا چند دقیقه پیش ما اون پایین بودیم اما با کمک هم الان این بالا هستیم. او هم سری به علامت تایید تکان داد و هر دو شروع کردند به چیدن گلابی. پس از خوردن گلابی ها هردو با شکم پر روی زمین دراز کشیدند. گربه به موش گفت: "با این کاری که ما امروز کردیم فکر می کنم گروهی کار کردن خیلی بهتر از تنها کار کردن است. من دیگه تصمیم گرفتم خوردن موش رو کنار بگذارم و با تو همکاری کنم". موش هم لبخندی زد و هر دو به سمت مزرعه برگشتند.